

ميلاد فرزند شجاعت

سالها از شهادت جانگداز دختر پیامبر، حضرت زهرا میگذشت. حضرت علي(ع) پس از فاطمه با امامه (دختر زاده پیامبر اکرم) ازدواج کرده بود...



سالها از شهادت جانگداز دختر پیامبر، حضرت زهرا میگذشت. حضرت علي(ع) پس از فاطمه با امامه (دختر زاده پیامبر اکرم) ازدواج کرده بود. اما با گذشت بیش از ده سال از آن داغ جانسوز، هنوز هم غم فراق زهرا در دل علي(ع) بود. برای خاندان پیامبر، سرنوشتی شگفت رقم زده شده بود. بنی هاشم، در اوج عزت و بزرگواری، مظلومانه میزیستند. وقتی علي(ع) به فکر گرفتن همسر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود. برادرش «عقیل» را که در علم نسب شناسی وارد بود و قبایل و تیره های گوناگون و خصلتها و خصوصیتهاي اخلاقي و روعي آنان را خوب می شناخت طلبید. از عقیل خواست که: برایم همسری پیدا کن شایسته و از قبیله ای که اجدادش از شجاعان و دلیر مردان باشند تا بانویی این چنین، برایم فرزندی آورد شجاع و تکسوار و رشید.

پس از مدتی، عقیل زنی از طایفه کلاب را خدمت امیرالمؤمنین(ع) معرفی کرد که آن ویژگی ها را داشت. نامش «فاطمه»، دختر حزام بن خالد بود و نیاکانش همه از دلیرمردان بودند. از طرف مادر نیز دارای نجابت خانوادگی و اصالت و عظمت بود. او را فاطمة کلابیّه می گفتند و بعدها به «امّ البنین» شهرت یافت، یعنی مادر پسران، چهار پسری که به دنیا آورد و عباس یکی از آنان بود.

عقیل برای خواستگاری او نزد پدرش رفت. وی از این موضوع استقبال کرد و با کمال افتخار، پاسخ آری گفت. حضرت علي(ع) با آن زن شریف ازدواج کرد. فاطمة کلابیّه سراسر نجابت و پاکی و خلوص بود. در آغاز ازدواج، وقتی وارد خانه علي(ع) شد، حسن و حسین (علیهما السلام) بیمار بودند. او آنان را پرستاری کرد و ملاحظت بسیار به آنان نشان داد. گویند: وقتی او را فاطمه صدا کردند گفت: مرا فاطمه خطاب نکنید تا یاد غمهای مادران فاطمه زنده نشود، مرا خادم خود بدانید.

ثمره ازدواج حضرت علي با او، چهار پسر رشید بود به نامهای: عباس، عبدالله، جعفر و عثمان، که هر چهار تن سالها بعد در حادثه کربلا به شهادت رسیدند. عباس، قهرمانی که در این بخش از او و خوبیها و فضیلتهايش سخن میگوئیم، نخستین ثمره این ازدواج پر برکت و بزرگترین پسر امّ البنین بود.

فاطمه کلابیّه (امّ البنین) زنی دارای فضل و کمال و محبت به خاندان پیامبر بود و برای این دودمان پاک، احترام ویژه ای قائل بود. این محبت و مودت و احترام، عمل به فرمان قرآن بود که اجر رسالت پیامبر را «مودت اهل بیت» دانسته است. او برای حسن، حسین، زینب و امّ کلثوم، یادگاران عزیز حضرت زهرا (س)، مادری می کرد و خود را خدمتکار آنان می دانست. وفایش نیز به امیرالمؤمنین (ع) شدید بود. پس از شهادت علي(ع) به احترام آن حضرت و برای حفظ حرمت او، شوهر دیگری اختیار نکرد، با آن که مدتی نسبتاً طولانی (بیش از بیست سال) پس از آن حضرت زنده بود.

ایمان والای امّ البنین و محبتش به فرزندان رسول خدا چنان بود که آنان را بیشتر از فرزندان خود، دوست می داشت. وقتی حادثه کربلا پیش آمد، پیگیر خبرهایی بود که از کوفه و کربلا می رسید. هرکس خیر از شهادت فرزندانش می داد، او ابتدا از حال حسین(ع) جويا می شد و برایش مهمتر بود.

عباس بن علي(ع) فرزند چنین بانوی حق شناس و بامعرفتی بود و پدری چون علي بن ابی طالب(ع) داشت و دست تقدیر نیز برای او آینده ای آمیخته به عطر وفا و گوهر ایمان و پاکی رقم زده بود.

ولادت نخستین فرزند امّ البنین، در روز چهارم شعبان سال 26 هجری در مدینه بود. (6) تولد عباس، خانه علي و دل مولا را روشن و سرشار از امید ساخت، چون حضرت می دیدند در کربلائی که در پیش است، این فرزند، پرچمدار و جان نثار آن فرزندش خواهد بود و عباس علي، فدای حسین فاطمه خواهد گشت.

وقتی به دنیا آمد حضرت علي(ع) در گوش او اذان و اقامه گفت، نام خدا و رسول را بر گوش او خواند و او را با توحید و رسالت و دین، پیوند داد و نام او را عباس نهاد. در روز هفتم تولدش طبق رسم و سنت اسلامی گوسفندی را به عنوان عقیقه ذبح کردند و گوشت آن را به فقرا صدقه دادند.

آن حضرت، گاهی قناده عباس خردسال را در آغوش می گرفت و آستین دستهای کوچک او را بالا می زد و بر بازوان او بوسه می زد و اشک می ریخت. روزی مادرش امّ البنین که شاهد این صحنه بود، سبب گریه امام را پرسید. حضرت فرمود: این دستها در راه کمک و نصرت برادرش حسین، قطع خواهد شد؛ گریه من برای آن روز است.

با تولد عباس، خانه علي(ع) آمیخته ای از غم و شادی شد: شادی برای این مولود خجسته، و غم و اشک برای آینده ای که برای این فرزند و دستان او در کربلا خواهد بود.

عباس در خانه علي(ع) و در دامان مادر با ایمان و وفادارش و در کنار حسن و حسین (علیهما السلام) رشد کرد و از این دودمان پاک و عترت رسول، درسهای بزرگ انسانیت و صداقت و اخلاق را فرا گرفت.

تربیت خاصّ امام علی(ع) بی شک، در شکل دادن به شخصیت فکری و روحی بارز و برجسته این نوجوان، سهم عمده ای داشت و درک بالای او ریشه در همین تربیتهای والا داشت.

روزی حضرت امیر(ع) عبّاس خردسال را در کنار خود نشانده بود، حضرت زینب (س) هم حضور داشت. امام به این کودک عزیز گفت: بگو یک، عبّاس گفت: یک. فرمود: بگو دو. عبّاس از گفتن خودداری کرد و گفت: شرم می‌کنم با زبانی که خدا را به یگانگی خوانده ام دو بگویم. حضرت از معرفت این فرزند خشنود شد و پیشانی عبّاس را بوسید.

استعداد ذاتی و تربیت خانوادگی او سبب شد که در کمالات اخلاقی و معنوی، پا به پای رشد جسمی و نیرومندی عضلانی، پیش برود و جوانی کامل، ممتاز و شایسته گردد. نه تنها در قامت رشید بود، بلکه در خرد، برتر و در جلوه های انسانی هم رشید بود. او می‌دانست که برای چه روزی عظیم، ذخیره شده است تا در یاری حجّت خدا جان نثاری کند. او برای عاشورا به دنیا آمده بود.

این حقیقت، موردتوجه علی(ع) بود، آنگاه که می‌خواست با امّ البنین ازدواج کند. وقتی هم که حضرت امیر در بستر شهادت افتاده بود، این «راز خون» را به یاد عبّاس آورد و در گوش او زمزمه کرد.

شب 21 رمضان سال 41 هجری بود. علی(ع) در آخرین ساعات عمر خویش، عبّاس را به آغوش گرفت و به سینه چسباند و به این نوجوان دلسوخته، که شاهد خاموش شدن شمع وجود علی بود، فرمود: پسر، به زودی در روز عاشورا، چشمانم به وسیله تو روشن میگردد؛ پسر، هرگاه روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه فرات وارد شدی، مبادا آب بنوشی در حالی که برادرت حسین(ع) تشنه است.

این نخستین درس عاشورا بود که در شب شهادت علی(ع) آموخت و تا عاشورا پیوسته در گوش داشت.

شاید در همان لحظات آخر عمر علی(ع) که فرزندانش دور بستر او حلقه زده بودند و نگران آینده بودند، حضرت به فراخور هر یک، توصیه هایی داشته است. بعید نیست که دست عبّاس را در دست حسین(ع) گذاشته باشد و عبّاس را سفارش کرده باشد که: عباسم، جان تو و جان حسینم در کربلا! مبادا از او جدا شوی و تنهایش گذاری!

عبّاس، نجابت و شرافت خانوادگی داشت و از نفسهای پاک و عنایتهای ویژه علی(ع) و مادرش امّ البنین برخوردار شده بود. امّ البنین هم نجابت و معرفت و محبت به خاندان پیامبر را یکجا داشت و در ولا و دوستی آنان، مخلص و شیفته بود. از آن سو نزد اهل بیت هم وجهه و موقعیت ممتاز و مورد احترامی داشت. این که زینب کبری پس از عاشورا و بازگشت به مدینه به خانه او رفت و شهادت عبّاس و برادرانش را به این مادر داغدار تسلیت گفتو پیوسته به خانه او رفت و آمد می‌کرد و شریک غمهایش بود، نشان احترام و جایگاه شایسته او در نظر اهل بیت بود.